



4 آگست 2015

داکتر سید عبدالله کاظم

"داؤد خان و اردو"

حقیقی برگرفته از نوشته ای یک جنرال افغان

(این نوشته در چهار قسمت پیهم به نشر میرسد)

(قسمت سوم)

در مقام صدارت:

جنرال ابوی در این قسمت نوشته خود به برخی از خصوصیات اعلیحضرت محمدظاهر شاه در یک بازی سیاسی اشاره میکند و درباره نظر پیرمردان و محافظه کاران آنوقت چنین می نویسد: «صدراعظم شدن داؤد خان گرچه در اردو به خوبی تلقی شد و جمع و جوشی در قشر جوان اردو وارد ساخت، مگر در حلقه های مسن ها و پیشبین ها و محافظه کاران با بدبینی ها توأم بود. این بدبینی ها را زیادتیر به شیوه و شمایل و کرکتر و وضع روحی پادشاه که آهسته آهسته آشکار می شد و یک شاهزاده بی اختیار میرفت که قدرت را به دست گیرد و شکل یک جوان بی ثبات را می گرفت که هر روز رفیق تازه می خواهد و دوست سابقه را در نیمه راه مردود می نماید و برای کسی سبب می تراشد. اکثراً قشر محافظه کار] به این [فکر] بودند: در شروع جوانی پدرش کشته شد، اعمام با اقتدار خاصناً سردار محمد هاشم خان سخت گیر بود و زندگانی در چهار دیوار محبس ارگ، گرفتاری های خانوادگی، عدم موجودیت رفیق و دوست واقعی، همه [دلالتی بودند که] از این شهزاده "کم رو" پادشاه بد بین بار آورده است که از هرچه زود دلگیر می گردد. چه خواهد شد که از داؤد خان هم مثل شاه محمود خان دلگیر شود و این صدراعظم جدید هم به زودی سردل او بار خواهد شد. این بود که آینده افغانستان را این پیرمردان در تاریکی ها می دیدند و نگران از اینکه داؤد خان با قدرتی که دارد و داشت و کسب میکرد، وضع سلطنت و حکومت را دگرگون خواهد نمود.»

ابوی می افزاید: «بعضاً در جلسه های خصوصی از نزدیکی و صمیمیت جنرال محمد عارف خان با داؤد خان سخن ها گفته و تراشیده می شد، مگر وقایع بعدی واضح ساخت که محمد عارف خان از شخصیت های وطن دوست بوده و راه در طریق خلاف در مخیله او نبود و خیر وطن را در وجود سلطنت و شاه میدانست. داؤد خان هم سوء نیت و نظر منفی درباره شاه نداشت و این وفا و دوستی تا جریان بعدی و زمان قانون اساسی جدید که شاه اسلحه سیاسی و ضربه کشنده مقابل این سردار لجوج استعمال نکرده بود، دوام داشت. پادشاه بود که با قطع کردن حیات سیاسی و شاهرگ زندگانی او [داؤد خان] از یک دوست واقعی و خدمتگذار راستین خود و وطن یک دشمن جدی ساخت، مگر پادشاه از شروع دل صاف در مقابل داؤد خان نداشت و با دوستی ظاهری اما در خفا برای مقابله با داؤد خان سردار عبدالولی داماد خود را وارد صحنه نموده و آهسته آهسته قدرت نظامی میداد.»

جنرال ابوی در باره سردار عبدالولی می نگارد: «سردار عبدالولی پسر مارشال شاه ولی خان از تحصیل یافتگان در انگلستان بود، بعد از آشنائی و ازدواج با شاهدخت بلقیس شامل قطعات عسکری شد و نسبت دشمنی که بین او و پسران شاه محمود خان نسبت این ازدواج رونما گردیده بود، همیشه مسلح بسر می برد. این صاحب منصب جوان به سرعت راه خود را در اردو به مساعدت پدر خود مرحوم مارشال شاه ولی خان و حمایت خسرش اعلیحضرت پادشاه باز نمود

د پانوی شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

و خود هم جوان فهمیده، لایق، مؤدب و زحمتکش بود. مخالفت پدرش با سردار محمد داؤد خان و خاصاً سردار محمد نعیم خان او را هم دشمن و مخالف این دو برادر ساخته بود. از جانب دیگر پلان های تفرقه اندازی پادشاه برای اینکه در مقابلش جبهه واحدی تشکیل شده نتواند، این مخالفت ها را تسریع می نمود.»

به نظر جنرال ابوی: «شاه سردار محمد داؤد خان را مقابل شاه محمود خان استعمال کرد و این بار سردار عبدالولی را. تفاوت این بود که سردار محمد داؤد خان به اصطلاح چند پیراهن بیشتر کهنه نموده بود و اندکی محافظه کار بود و حرمت بزرگان را می نمود، ولی سردار عبدالولی جوان، نشو و نما یافته در ممالک اروپائی، تند روتر بود و از طرف دیگر در مقابل داؤد خان، مرد خوش نیت، خود گذر، خیرخواه و دور اندیشی مانند شاه محمود خان قرار داشت، مگر در مقابل سردار عبدالولی، سردار کله شخ، کینه توز، خودخواه که از گذشت و سازش چیزی نمیدانست [قرار داشت]، چنانچه در وقت بحران و خطر و درخواست تسلیمی مانند سردار عبدالولی دست های خود را برای نجات خانواده بلند نکرد و آزادانه تسلیم نشد، بلکه با لجاجت تام افغانی مردانه وار با برادر با وفا و خانواده و ارجمندان و عزیزان مرگ دسته جمعی و فدا شدن سردارانه را ترجیح داد.»

جنرال زکریا ابوی در شروع قسمت پنجم نوشته خود "داؤد خان و اردو" که در شماره 9 و 10 نامه خراسان (اکتوبر 1991) به نشر رسیده است، نخست در باره عبدالملک خان عبدالرحیمزی وزیر مقتدر مالی و کفیل وزارت اقتصاد و معتمد خاص محمد داؤد خان صحبت میکند و عروج و سقوط او را مورد بررسی مختصر قرار میدهد که دلچسپ است (چون در نظر دارم تا موضوع فوق را با استفاده از مآخذ، بیشتر تدقیق و در یک مقاله اختصاصی آنرا تقدیم علاقمندان کنم، لذا از ذکر آن در این قسمت صرف نظر میدارم). اما اینقدر باید تذکر داد، حینکه محمد داؤد خان صدراعظم شد ملک خان به وزارت مالیه و عارف خان به وزارت دفاع شامل کابینه شدند. سال 1334 بود که مناسبات بین افغانستان و پاکستان تا سرحد برخورد خراب شد، "سفربری" قسمی اعلان گردید و بعد از رفع تشنج، روابط بین وزیر دفاع و وزیر مالیه نسبت عدم اکمال اردو برهم خورد و حمایت داؤد خان از وزیر مالیه، عارف خان را مجبور به استعفی ساخت و به حیث سفیر به خارج مقرر شد. از آن به بعد محمد داؤد خان امور اردو را که به آن عشق مفرط داشت، خودش بدست گرفت. دیری نگذشت که ملک خان نیز مقهور قدرت قرار گرفت و بصورت مرموز از مقام برکنار و به زندان انداخته شد.

جنرال ابوی در ادامه این موضوع می نویسد: «داؤد خان مرحوم و شهید بعد از استعفای محمد عارف خان مجبور شد و مجبور بود که شخصاً وزارت دفاع ملی را بدست گیرد. او هفته اقل یک روز به وزارت دفاع کار میکرد و سیدحسن خان را از قوای مرکز به حیث لوی درستیز مقرر و امور عادی و اداری را تحت نظر او گذاشته بود. جنرال سیدحسن خان شخص فهمیده، دقیق و لایق بود و ارکان حرب لایق ترکیه عمری در پوهنتون حربی و قطعات تجربه اندوخته بود، مگر به اصطلاح [مرد] "زر زری" و تال کار و کمی کینه توز بود. اولین کارش زجر دادن دوستان عارف خان بود که آهسته آهسته آنها را ریشه کن میکرد، گوئی این اردو عمله و فعله شخصی او بود.... همکاران بسیار نزدیک داؤد خان یکی هم خان محمد خان مرستیال لوی درستیز سید حسن خان و [دیگر] جنرال لایق، ذکی و مبتکر جنرال عبدالکریم مستغنی، جنرال محمد نذیر سراج شخصیت برانده و رئیس لوژستیک و عده ای در قطعات اردو مانند جنرال خان محمد خان قوماندان قوای کندهار (بعد ها سترجنرال و وزیر دفاع ملی) و جنرال فیض محمد لوگری قوماندان قول اردوی پکتیا بودند.»

راجع به اهم کارهای محمد داؤد خان در اردو هنگام صدرانش که در عین زمان از وزارت دفاع نیز سرپرستی میکرد، ابوی چنین می نگارد: «در این دروه داؤد خان نوآوری هایی را در اردو شروع نمود: اساسنامه ها و قوانین جدید تدوین شد، تعلیم نامه لباس، نشان های عسکری به شکل جدید و مدرن به ابتکار شخصی و پشتکار عبدالکریم سراج مرادف با اردوهای جهان اصلاح شد، لباس های "گرانند - سموک" و دگر کالی [لباس جنگی] های رنگارنگ مخصوص زمان های مختلف [تبیت شد] که این همه تنوع لباس برای پولداران بود و یک عده جنرالها و نشاندهنده "سویه مالی" بین منسوبین اردو که عقده های خفته را بیدار میکرد و در کوپراتیف عسکری هم لوکس پسندی و به امتعه خارجی رجوع نمودن دامن زده می شد، در حالیکه افراد اردو را لباس داده نمی توانستیم و صاحب منصبان خوراک خانواده خود را تهیه نمی توانستند. در زیر پلان راه خیانت گشوده می شد و مقاومت و حاکمیت به نفس، در مقابل اشتیاق و هوس های واهی از

د پانوی شمیره: له 2 تر 5

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

بین میرفت. مگر زعامت و قدرت داؤد خان یک دسپلین و کنترل را در اردو ایجاد کرده بود و در سایه آن و این قدرت نظامی بود که رفع حجاب عملی گردید و در این راه صاحب منصبان پیش قدم و مبلغ بودند که مخالف و متعصب سر برآورده نتوانست و هیچ واقعه رخ نداد. اگر واقعه بعدی شهر قندهار به رخ کشیده شود، سبب آنرا در طرز اداره و حکومت شخص محمد صدیق خان محمدزائی والی قندهار باید جستجو کرد.

او می افزاید: «در اینجا محمد زائی گفتم، خرده نگیرید، میخواستم گوشزد کنم همانطور که در شروع این افسانه گفته بودم که مقام صدارت، وزارت دفاع و وزارت خارجه به خاندان شاهی منحصر بود، ولایت قندهار نیز به این دودمان اختصاص داده شده بود تا مردمان غیور و مغرور آندیار از قوم و عشیره خود حاکمی داشته باشند. مردم از این وضع اداره و عدم رسیدگی به امور ضروری شان به ستوه آمده بودند. درپهلوی این نوع اداره، بعضی از خوانین و صاحبان غرض قبلاً مردم را برای مخالفت [در برابر رفع حجاب] آماده ساخته بودند، رفع حجاب و طرفداری حکومت از آن جرعه بود برای آتش مظاهرات؛ دست های مرموز سینما را حریق نمود و آنطرف و این طرف تخریباتی را شروع نمودند. قوماندان قوای قندهار خان محمد خان جنرال [بعدها وزیر دفاع در دهه قانون اساسی] که خود هم با عمو زاده های خود در آندیار یا روی موضوع میراث زمین و غیره املاک دشمنی و مخالفت ها داشت، از موضوع استفاده کرده قضیه را بیشتر از آنچه بود به مرکز مخابره و اجازه مداخله را حاصل و تانک هایی را که جدیداً از اتحاد شوروی برای مدافعه وطن خریداری شده بود، به شهر سوق داده و بالای کسانیکه آماده مذاکره و مفاهمه بودند، درحالیکه خودش در تانکی جا داشت، امر آتش و فیر بدون سبب را صادر کرد و بیشتر از صد نفر کشته و زخمی شدند و در اثر این عملش که از فرط ترس و هراس صورت گرفته بود و یا خود شخصاً حلقه بود از جمله قتنه و آشوب برپا کنندگان، تصدی مقام ولایت را حاصل و والی را سریعاً توسط طیاره عسکری به کابل روانه نمود؛ بعداً دست آزاد داشت برای گرفتاری مخالفان شخصی خود و معاندین حکومت که در اجرای آن از هیچ نوع دسیسه و فریب دریغ نکرد و بدین صورت پیش داؤد خان ارجمندتر و نزد شاه هم مقامی جا زد.»

طی این دوره که محمد داؤد خان از امور وزارت دفاع نیز سرپرستی میکرد، نا آرامی هایی در سال 1339 در ولایت پکتیا رونما شد. جنرال ابوی پس از تمجید و تعریف های زیاد از اداره و علاقمندی جنرال فیض محمد خان والی و قوماندان قول اردوی با اقتدار و با صلاحیت کامل آن ولایت که در انکشاف و اعمار آنجا بخصوص در شهر خوست خدمات شایسته و خوب انجام داده بود و مورد اعتماد کامل شاه و صدراعظم و همچنان سردار محمد نعیم خان قرار داشت و نیز در بین مردم پکتیا از محبوبیت خاص برخوردار بود، در باره آن نا آرامی می نویسد که پاکستان تحمل چنین پیشرفتهای و حمایت مردم از حکومت آنجا را نداشت: «لذا حسب پالیسی سابقه بادران انگلیسی خویش که در مقابل هر اقدام نیک حکومت افغانستان تحریکات توسط ایجننت های خود برپا می کردند، اینک پاکستان مردم عقب مانده، سلحشور و متدین منگل را در مقابل پلانهای انکشافی و گشودن مکاتب با تحریکات شیطنت آمیز به بغاوت کشانید و در هر گوشه و کنار منگل مخالفت ها مقابل تأسیس مکاتب و غیره شروع شد. مخالفتها رفته رفته شکل بغاوت می گرفت، حکومت محل مجبور شد به آمادگی عسکری و ضمناً قوماندان ژاندارم آنجا دگروال محمد رفیق خان دوست محمد عارف خان و رئیس استخبارات او که بعد از تعذیب ها و زجر ها نسبت این دوستی، جدیداً به این وظیفه مقرر شده بود، مامور شد با مردم داخل مذاکره شود. او باید به منطقه سورباغ چمکنی در دامنه های خوش خرم که مردم منگل آنجا اجتماع داشتند، برود. او با یک نفر محافظ سوار به منطقه رفت و شروع نمود به مذاکره و مردم حاضر شدند همکاری را دوباره از سرگیرند، مگر جمعیت چند نفری که اغلباً گماشتگان پاکستان بودند، بالای این صاحب منصب نجیب شروع به فیر نمودند و او را زخمی ساختند. دگروال محمد رفیق در این حال به محافظ امر کرد: خود را به کشتن نده، فوراً به چمکنی برو و به قوماندان غند عبدالجبار خان میدانی بگو که مرده مرا زودتر از اینجا انتقال بدهد و خود به مدافعه پرداخت و با اصابت های متواتر [گلوله] جان خود را در راه خدمت داد. در اثر این پیش آمد و هم به اثر تبلیغ دو نفر لیبران باغی حبیب الله موسی خیل از اهالی جانی خیل یک قسمت مردم فریب خورده به پاکستان فرار و عده ای در کوه ها متواری شدند و یک نا آرامی عمومی کوههای زیبا و پر از جنگل و قشنگ منگل، این منطقه دست ناخورده را فراگرفت. داؤد خان مجبور شد برای رفع این معضله سوقیات گسترده تری را بنام "اوپراسیون منگل" تحت امر جنرال سعید خان در زمستان 1338 (که رئیس ارکان آن من [جنرال زکریا ابوی] بودم) شروع نماید. قطعات عسکری با تجهیزات مدرن و سلاح روسی در دره های غلنگ، جانی خیل، موسی خیل، لیژه، بره کی، کومین حوله، میدان خوله، کوتل رباط، منطقه حسن خیل و غیره سوق شدند و مفرزه هوایی به شمول و قوماندان مرحوم شاه ولی جاجی، شهید دست خلقی های وطن

د پانوی شمیره: له 3 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

فروش، در میدان هوایی خوست جاگزین شد و تحت امر این اپراسیون یک یونت قوای کار وزارت فواید عامه نیز شامل گردید.»

جنرال ابوی می نویسد: «عساکر هجوم آورده داخل دره ها شدند، پیشبینی ها بسیار خراب بود، خون بود و آتش، مگر وقتی فضل خدا که همراه باشد، راه سعادت باز میگردد و خود به خود گشوده میشود. پالیسی آن شد که به هرنحوی که باشد پلان و مقاصد پاکستان خنثی گردد. راه بهترین این بود که حتی الوسع از خونریزی اجتناب شود، به همه عساکر و اهالی فهمانده شود که محرک اصلی پاکستان است، نه مردم منگل. در اینجا باید از نجابت و جرأت و درایت جنرال فیض محمد خان و صاحب منصبانی که درین حرکات راساً امر و قومانده داشتند، یاد نمود، گرچه بودند جنرالانی و افسرانی در عقب جبهه حتی در خوست که می خواستند این اپراسیون ناکام شود و خونریزی ها صورت گیرد. نمیدانم که میخواستند پاکستان را خرسند [سازند] و بهایی که برای قتل میان تعیین شده بود، دریافت می کردند و یا بهره برداری دیگری چشم های حریص شانرا فرا گرفته بود. گرچه من [ابوی] نام آنها را که مرده اند، در اینجا نمی آورم، مگر برای شان دعای مغفرت هم نمی کنم... تصمیم بر آن شد که از ماشه این همه سلاح های ثقیله و ماشیندارها چه محشری تولید و چه تلفات به مردمی که نان ندارند، وارد میشود، لذا بهتر آن بود که تمرینات آتشار عسکری اجرا شود، اهالی برای تماشا دعوت شوند، راه رفاقت ها گشوده شود و هر صاحب منصب یک رفیق منگلی را تحت تأثیر گرفته ذهن او را روشن کند. پلان به جا نشست، مردم به عوض دشمنی و رفتن تحت تأثیر پروپاگندهای پاکستان، شروع نمودند به دست فشردن افسران و باهم زانو به زانو نشستند و به مزایای پلان انکشافی پی بردند، مکاتب افتتاح شدند و تدریس خوردسالان شروع شد.»

نکته مهم و دلچسپ در نوشته جنرال ابوی همانا تذکری است که پیرامون تشنید روابط با شوروی بیان میکند با این عبارت که: «داؤد خان در تمام پلان اداری و موضوعات انکشافی دولت خاصاً وزارت دفاع و عسکری بسیار دقیق بود و برای پیشرفت افغانستان عشق جنون آمیز داشت و در سایه این جنون در دوستی با روسیه [شوروی] غدار راه اغراق پیمود که کنترل از هم پاشید و بدبختی و بریادی وطن بار آمد و اما اگر در اینجا تنها و تنها او را مقصر و مسئول قرار دهیم، بی عدالتی خواهد بود. آیا پادشاه، فامیل شاهی، کابینه و کارمندان دولت رفیق این قافله نبودند و هر مقاوله را به خیر و صلاح نمی دانستند؟ و حینیکه داؤد خان یک دهه از صحنه خارج بود، آیا عین پالیسی با غلطی های فاحش تر تعقیب نشد و بالای تمام جنایت های تاریخی و حزبی روسیه غدار خط بطلان کشیده نشد؟ پس چشم همه کور شده بود، به این فرق که چشم سایرین را تحفه های رنگارنگ و چشم داؤد خان را دوستی و اعتلای وطن نابینا ساخته بود، نه نشه و بند شدن در زنجیر اسارت و غلامی!»

در دوره بیکاری:

جنرال ابوی در مورد استعفی و دوره بیکاری محمد داؤد خان می نویسد: «او اگرچه سرشتاً مردی خشن بود، مگر کوشش میکرد آرام و خوش خلق باشد، مؤدب بود و آداب معاشرت را به وجه احسن ادا میکرد. در منزل پذیرائی ارستوکرات داشت. طوریکه قبلاً هم اشاره شد، با گذشت زمان مناسبات اداری و رسمی این سردار پرکار با شاه سرد شده میرفت، سرانجام استعفی تقدیم شد. در روزهای اول مردم و خاصاً منسوبین اردو متأثر بودند و آهسته آهسته فراموش خاطره ها شد و طوریکه گذشت زمان اثبات نمود، داؤد خان از بدو کناره گیری بیکار ننشسته و برای بدست آوردن قدرت و عظمت دوباره تپ و تلاش ها داشت. اگرچه شاه هیچگاه مستقیماً با او مقابله نکرد، مگر غیرمستقیم توسط گماشتگان خود راه هرنوع فعالیت سیاسی او را میگرفت و اخیراً توسط قانون اساسی جدید [1964] و شامل نمودن او در خاندان شاهی [برطبق ماده 24 قانون اساسی] راه هرنوع مبارزه او را مسدود کرد و آخرین ضربت کشنده حواله نمود و او را مجبور ساخت که راه دیگری جستجو کند، راه در خفا، راه براندازی سلطنت با قیام مسلح که این هدف و پلان تا اخیر ماهرانه پوشیده ماند.» ابوی می افزاید: «در پوشش و ماستر پلان های طویل المدت او و دوستانش از جمله غلام حیدر رسولی، آقای نوراحمد اعتمادی، رئیس ضبط احوالات جنرال محمد اسمعیل دوست آقای اعتمادی رول مهم بازی نمودند و همچنان ستر جنرال خان محمد وزیر دفاع که شخص فریبکار، حيله ساز و ترسو بود، توسط رئیس استخبارات خود حقایق را می پوشانید و خاطر شاه را آرام نگه میداشت. البته در سالهای اول بیکاری، داؤد خان برای اینکه شاه را اغفال نماید و از مراقبت سردار ولی بکاهد، اقدام جدی نکرد و آهسته آهسته در موضوع پیش رفت.»

د پانوی شمیره: له 4 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

به قول جنرال ابوی: «سردار عبدالولی خان خود را که مقابل خانه داؤد خان و نعیم خان بود، به صوفی زاده مشهور به قیمت بسیار بلند فروخت و آنرا هم کانون مواظبت و استخبارات ضد داؤدی قرار داد و به دور و پیش این صدراعظم دیروزی حلقه محاصره کشیده گشت و گذارهای او به شاه راپور داده می شد و لجاجت ها کشیده و کشیده تر می شد... در این ریسمان کشی ها برنده ظاهری سردار عبدالولی جان بود که تقریباً تمام امور سویل [ملکی] و عسکری را بدست قدرتمند خود در آورده و درین راه آنقدر خود را موفق می پنداشت که چون قصه های باستان و مغزوران، اداره تمام اردو را در سایه کلاه و بیک عسکری خود فرض میکرد.»

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ